

تجربه استخراج فقه و

نظام سیاسی از سیره نبوی

حجت الاسلام رسول جعفریان

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

مقاله ۷



از سیره نبوی استفاده شده و گفته شود که پیامبر^(ص) تشکیل حکومت داده و برای همه موارد سیاسی هم حکم شرعی داده است. برای این کار، احادیث سنتی کفایت نمی‌کرد، بنابراین به سراغ کتاب‌های تاریخی در باب سیره رفتند. به علاوه با این کار می‌توانستند اصل حکومت اسلامی را هم ثابت کنند، صرف نظر از اینکه خلافت باشد یا سلطنت یا جمهوری.

بحث را با اصل مسأله که همانا پیروی از رسول الله^(ص) در امور زندگی و استخراج فقه از حدیث و فعل آن حضرت است، آغاز می‌کنیم.

موضوع بحث ما این است که در جریان شکل‌گیری «فقه سیاسی اسلامی» در طول تاریخ، چه بهره‌ای از «سیره نبوی» برده شده است؟

اساس این بحث در این است که استفاده از حدیث در فقه اصل بوده، و سیره در مرتبه دوم قرار داشته است. با این حال، همواره از اخبار سیره نبوی در اثبات برخی از احکام سیاسی به خصوص در باب جهاد استفاده می‌شده است.

تغییری که در صد سال گذشته رخ داده، این است که در برابر کسانی که قایل به غیرسیاسی بودن دین بودند، سعی شد

در این دوره، امور تازه‌ای مطرح می‌شد، یا درباره برخی از مسائل ابهامی پیش می‌آمد. طبعاً جست‌وجو می‌شد که چیزی در این باره از رسول (ص) رسیده است یا خیر. همین امر مرجعیت صحابه را مطرح کرد. حکام اموی، به دنبال صحابه‌ای بودند که نظرشان را قبول داشتند. بعد هم تابعین و سپس هم تابعین تابعین جای آنها را گرفتند. اینها به تدریج چیزی به نام حدیث را تدوین کردند، و این به رغم اختلاف نظرها و نفوذ اخبار ساختگی بود.

اما شیعیان که منتقد بعضی از صحابه بودند، مرجعیت اهل بیت را در پرسش از سیره نبوی (ص) مطرح کردند. آنها گفتند ما فقط روایات امام علی (ع) را قبول داریم، آن هم روایاتی از ایشان که جعفر بن محمد (ص) روایت کرده باشد.

تاریخ استناد به سیره نبوی در قرن اول در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. اما می‌توان نمونه‌هایی را در لابه‌لای زندگی تابعین یافت. این جست‌وجوها، علم حدیث را شکل داد که درباره کم و کیف آن هم اختلاف است. اما پیداست که به تدریج شکل گرفته و نیرومند شده است. به طوری که ما در قرن دوم، به عکس قرن اول، انبوهی از احادیث داریم. این انبوه، در اوایل قرن سوم، به هزاران یعنی چند ده هزار و بیشتر تا میلیون هم می‌رسد. این وقتی است که علمای اهل سنت مصمم شدند، تصفیه کنند، از آنچه نقل شده «صحیح» آن را استخراج کنند.

اما اصل مسأله استناد به حدیث با دو گرایش ادامه یافت: الف: گرایش حداقلی که «اصحاب رأی» حامی آن بودند و ابوحنیفه سررشته‌دار آن بود.

ب: گرایش حداکثری که احمد بن حنبل و «اهل حدیث» حامی آن بودند.

در میانه اینها، مذهب شافعی و مالکی تا حدی بینابین بود. اختلاف نظری که وجود داشت این بود که ابوحنیفه، دو مسأله داشت:

الف: نخست نادرستی اکثر این احادیث بود که او باور به آنها نداشت (علاوه بر اینکه آن قدر حدیث متعارض بود که در بسیاری از موارد، مجتهد در بین آنها سردرگم می‌شد. و علاوه بر این، آن قدر مسأله تازه پیش می‌آمد که حدیث نداشت و فکر این بود که پس اینها را چه باید کرد؟)

نکته دیگر وجود آثار در کنار احادیث بود. معنای اثر این بود که وقتی حدیث نبوی کم آوردند، گفتند هر عملی که صحابه و حتی تابعین کرده‌اند حجت است. بنابراین به استناد حرف آنها در فقه نظر دادند. این مسأله سبب شد تا انبوهی از «احادیث و آثار» فراهم آید که پشتوانه فقهی



مقدمه

بحث شکل‌گیری سیره نبوی در اساس با مسأله «اطاعت از پیامبر (ص)» و امر به آن آغاز شد که در قرآن مکرراً آمده بود و نمونه بارز آن «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» بود. این اطاعت سه معنا می‌توانست داشته باشد:

الف: اطاعت در آنچه به عنوان وحی ابلاغ می‌شود.
ب: علاوه بر آن اطاعت در دستورات جاری که عمدتاً سیاسی و مصلحتی و حکومتی بود.

ج: اطاعت از هر نوع سخن ایشان یا رفتاری که قابل تقلید است در حیات و ممات ایشان به عنوان مکمل دین.

بعد از رحلت رسول خدا (ص)، اولین اختلاف نظر در امر اطاعات پدید آمد، و این صرف نظر از موارد جدیدی بود که حکمی در قرآن و سیره نداشت و باید اجتهاد می‌کردند. [مانند مسأله مانعی الزکات].

اما درباره طرح سیره و لزوم اطاعت از آن دست‌کم دو نظر بود: الف: می‌توانیم به آنچه از پیامبر (ص) رسیده عمل کنیم، اما الزامی نداریم. عمر باورش این بود که هر آنچه پیش می‌آید، اگر نصی نداریم، اجتهاد می‌کنیم اگر داریم هم، اطاعت از آن الزام‌آور نیست. او اصولاً مصلحت‌گرا بود و به تشخیص خودش عمل می‌کرد.

ب: نظر دیگر این بود که ما باید به هر آنچه از پیامبر (ص) رسیده عمل کنیم.

این نظر به تدریج مطرح شد و عمر ضمن آنکه مخالفتی با اصل عمل به سیره نداشت، اما آن را واجب نمی‌دید و اجتهاد حاکم و امیر را اصل می‌دانست. لذا بارها برخلاف نص، اجتهاد کرد. چنانکه موارد آن مشهود است. به تدریج نظریه دوم بر نظر اول غالب گردید و این البته بسیار با تأخیر انجام شد.

تغییری که در صد سال گذشته رخ داده، این است که در برابر کسانی که قایل به غیرسیاسی بودن دین بودند، سعی شد از سیره نبوی استفاده شده و گفته شود که پیامبر (ص) تشکیل حکومت داده و برای همه موارد سیاسی هم حکم شرعی داده است. برای این کار، احادیث سنتی کفایت نمی‌کرد، بنابراین به سراغ کتاب‌های تاریخی در باب سیره رفتند. به علاوه با این کار می‌توانستند اصل حکومت اسلامی را هم ثابت کنند، صرف نظر از اینکه خلافت باشد یا سلطنت یا جمهوری.



از قرن سوم به بعد،
راه فقه یعنی استناد
به احادیث نبوی، از
راه سیره جدا شد،
هرچند جسته گریخته
کسانی از آن استفاده
می کردند. یک دلیل
این جدایی، شکل گیری
مذاهب بود که اول
تعدد داشت، اما
به تدریج، در چهار
مذهب خلاصه شد.
بنابراین در مسائل
قدیمی، کمتر اجتهاد
می شد و این خود
نیاز به سیره نبوی را
به عنوان منبع فقهی از
بین می برد.



تبدیل سیره به فقه و دشواری های آن

روندی که سیره نبوی یعنی اعمال و رفتار پیامبر (ص) را - صرف نظر از گفتار که همان حدیث بود - تبدیل به فقه می کرد، دشوار بود. چطور می شود از عمل رسول الله، و جوب و حرمت و مستحب و مکروه درآورد. در این باره، بحث هایی در میان اصولی های اهل سنت و شیعیان وجود داشته است.

قبلاً اشاره کردیم که کلیت اصل اطاعت مورد قبول قرار گرفت، اما اولاً راجع به محدوده آن و ثانیاً اینکه چطور می شود حکم شرعی از یک «عمل» و رفتار درآورد، بحث هایی صورت گرفت. مهمترین مسأله این بود که آیا این افعال که از رسول الله (ص) نقل شده مورد اعتماد است یا خیر. این اشکال برای این بود که از ابتدا به مورخان اعتمادی در حد یک محدث نبود. بنابراین ممکن است یک واقعه ای را همه مورخان سیره شناس نقل کرده باشند، اما فقها نظری درباره آن نداده باشند.

دیگر اینکه، آیا عمل پیامبر (ص)، یک عمل خاص و مصلحتی و حکومتی بوده است یا یک حکم شرعی دایمی و ابدی؟ برای نمونه، در نقل های سیره، در چندین مورد، از ترور اشخاصی یاد شده است. ترور این افراد بر اساس تصور این منابع، به دلیل زبان جسورانه آنان نسبت به پیامبر (ص) و اشعاری است که در هجو ایشان گفته اند. آیا بر اساس این نقل ها که در درستی و نادرستی آنها تردید است، می توان حکم فقهی درباره جواز ترور - چه رسد به لزوم و جوب - این قبیل اشخاص صادر کرد؟ بیشتر اینها می تواند اعمال مصلحتی باشد که در مورد خاصی اتفاق افتاده است. موردی که ممکن است هرگز تکرار نشود. اشکال سندی و منبعی هم همچنان وجود دارد. روشن است که اسناد بسیاری از نقل های سیره ای، اسناد مورد وثوق

قرار گرفت. هزاران از این دست در مصنف عبدالرزاق و ابن ابی شیبه هست.

ب: عقل و اجتهاد و رأی و قیاس و استحسان را توانمندتر از آن می دانست که بخواهد با استناد به آن قبیل احادیث عقل را کنار بگذارد.

در این زمان، میراث نبوی در دو بخش ادامه یافت:

نخست در فقه با اختلاف مسیری که در دو جهت بود: (یکی در قالب اصحاب رأی و دیگری در قالب اهل حدیث). دوم در علم سیره که مجموعه ای از اخبار و روایات تاریخی درباره دوران بعثت و مغازی یعنی دوره مدینه بود.

به طور معمول، فقهای سنی به آنچه در قرن سوم در علم حدیث پذیرفته شده بود یعنی از احادیث نبوی، استناد می کردند و به ندرت به معلوماتی که در علم سیره بود، برای استفاده در فقه مراجعه می کردند. تا قرن سوم، علمایی چون احمد بن حنبل، از اخبار سیره، آنچه را در استنباط های فقهی به کارشان می آمد از کتاب های سیره استخراج می کردند. مثلاً همو کتاب های واقعی را با دقت مطالعه می کرد هر چند به واقعی به عنوان یک عالم سیره که قابل اعتماد در فقه نیست، می نگریست. در این میان علم سیره خود ارزش خاص داشت و بسیاری هم متخصص در آن بودند.

اولاً یک قدسیت داشت، چون به هر حال اسم رسول (ص) روی آن بود. ثانیاً به صورت حاشیه ای می توانست خیلی از مسائل فقهی را حل کند. ثالثاً در بحث های اخلاقی و تفسیری و... به کار می آمد.

بنابراین «علم سیره» هم به رغم آنکه جایگاهی در فقه نداشت، راهش را ادامه داد.

سیره فواید دیگری هم داشت و آن هم بدین سبب بود که دامنه آن بسیار فراتر از فقه بود، به همین دلیل ادامه یافت.

از قرن سوم به بعد، راه فقه یعنی استناد به احادیث نبوی، از راه سیره جدا شد، هرچند جسته گریخته کسانی از آن استفاده می کردند. یک دلیل این جدایی، شکل گیری مذاهب بود که اول تعدد داشت، اما به تدریج، در چهار مذهب خلاصه شد. بنابراین در مسائل قدیمی، کمتر اجتهاد می شد و این خود نیاز به سیره نبوی را به عنوان منبع فقهی از بین می برد. در این دوره، حتی بسیاری از احادیث صحیح هم در فقه بلااستفاده مانده بود، چون فتاوا شکل گرفته بود. با این حال همان طور که گفته شد، سیره نبوی برای هر مسلمانی جالب بود، چون اطلاعات او را نسبت به فضای شکل گیری اسلام تکمیل می کرد، پیامبر (ص) را بهتر می شناخت و در اخلاق و غیره هم استفاده می کرد.

توجه داشته باشیم که ما نمی‌توانیم با یک مرور بر آنچه در منابع سیره آمده به استخراج احکام فقهی بپردازیم. فقه، یا طرح و شناخت موضوعات احکام و خود احکام و چگونگی استخراج احکام از منابع اصلی آن که قرآن و سنت - شامل قول و فعل و تقریر معصوم - کار بسیار دشواری است. این امر به خصوص در مواردی که مربوط به حقوق افراد است، یا پای مال و جان در میان است، اهمیت خاصی پیدا می‌کند. متأسفانه باید گفت در صد سال گذشته، در این باره با تساهلی غیر قابل گذشت برخورد شده است.

نیست و بیشتر برگرفته از نقل‌های شفاهی - داستانی است که در مدینه شکل گرفته و غالباً راویان آنان نیز که نویسندگان برجسته سیره هستند، محل تردید هستند. این اشکالی است که شاید بتوان تا حدودی به آن جواب داد، یا حتی جواب کامل داد. آنچه مورد نظر ما هست، این نیست، گرچه این هم مهم و محل تأمل است.

اما مشکل اصلی، تبدیل یک خبر به یک حکم فقهی است، حتی اگر حجت شرعی پشت سر آن باشد. در این تردیدی نیست که خداوند متعال فرموده است: و لکم فی رسول الله اسوة حسنه، اما مهم استنباط یک حکم فقهی و یک اصل حقوقی از یک خبر تاریخی است.

این مسأله، یعنی استفاده حکم ابدی شرعی از رفتار پیامبر (ص) با شرایطی تجویز شده و این شرایط در علم اصول تا حدی مورد بحث قرار گرفته است.

دانش اصول در دو بخش تنظیم شد. بخشی که مربوط به نص قرآن و سخنان پیامبر (ص) - و علاوه برای اهل سنت، از صحابه و برای شیعیان از امامان - داشت. اینکه وقتی خداوند فرموده است «احل الله البيع و حرم الربا» یا فرموده «اوفوا بالعقود» چگونه و تحت چه شرایطی ما را ملزم می‌کند و تا کجا دلالت دارد و اینکه آیا خاص و عام، یا مطلق و مقید چگونه قابل درک است، از زمره مباحثی است که در این بخش مورد توجه بوده است.

اما بخش دوم افعال الرسول (ص) است که به نوعی شامل تقریر هم می‌شود، گرچه دایره تقریر ضیق و شامل موارد اندکی است. در اینجا، دلالت رفتار پیامبر (ص) بر یک حکم مشخص از وجوب گرفته تا جواز یا توقف یا استحباب، می‌باید در یک چهارچوب اصولی مطرح شود.

سیراستفاده از افعال الرسول (ص) در فقه، از مسائل قابل تأملی است که می‌تواند مورد یک کاوش مستقل تاریخی قرار گیرد. اساس آن بحث تابعیت از رسول خدا (ص) بر اساس آیات قرآنی است. بحث دیگر آن اثبات عصمت آن حضرت است و در نهایت مباحث اصولی خاص که درباره نوع دلالت آن فعل بر یک حکم فقهی است.

در اینجا سه متن را به صورت کوتاه و در حد سرفصل مرور می‌کنیم تا به اهمیت مباحث مقدماتی و اصلی این مبحث آشنا شویم.

یکی از طراحان این بحث فخر رازی در *المحصل* (مجلد سوم، صص ۲۲۵-۲۶۳) است که مطالب وی را به اختصار نقل می‌کنیم. از آنچه وی گفته، روشن می‌شود که در اینجا دو نکته مهم است:

در درجه اول یک بحث کلامی که مربوط به عصمت رسول خدا (ص) است. ابتدا باید تکلیف این مسأله روشن شود. در این باره اقوال مختلفی وجود دارد که مهمترین آنها چهار قول مهم است. کمترین آنچه اهل سنت در عدم عصمت قایل اند این است که رسول الله، سهواً ممکن است خطایی کرده باشد. اگر کسی فرض عصمت را مانند شیعه بداند که در همه چیز حتی سهو، عصمت وجود دارد، می‌تواند به افعال رسول به عنوان یک حجت نگاه کند. در غیر این صورت، حتی سهو، همه چیز را خراب می‌کند. فخر رازی خود می‌گوید: اما السهو فقد یقع منہم، لکن بشرط ان یتذکره فی الحال و ینہوا غیرہم علی أن ذلک کان سهواً. (*المحصل*)، فخرالدین رازی، تصحیح طه جابر العلوانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۲، ج ۳، ص ۲۲۸) سهو گاهی از سوی آنان اتفاق می‌افتاد، مشروط به آنکه در همان حال او را از آن آگاه ساخته و دیگران را هم آگاه سازند که آن سهو بوده است.

مهم آن است که از کجا باید آگاه باشیم که حضرت را در وقت سهو، هوشیار کرده‌اند یا نه؟ در این صورت آیا حجیت فعل باقی است؟ به هر روی، این یک مسأله است.

اما نکته دوم و مهمترین این است که نفس فعل رسول الله (ص) دلالت بر حکمی برای ما می‌کند یا خیر؟ فخر رازی در این باره چهار قول را ذکر می‌کند. وجوب، ندب، اباحه، توقف. برخی برای وجوب به آیه‌ای که به لزوم پیروی از رسول (ص) دستور می‌دهد، مانند آیه اسوه یا آیه «فلیحذر الذین یخالفون عن امره» استناد کرده‌اند. فخر رازی به تک تک این آیات و اخبار و اجماعی که به آنها استدلال شده پاسخ می‌گوید و این را نمی‌پذیرد که نفس عمل پیامبر، حکم وجوب در پی داشته باشد (*المحصل*)، ج ۳، صص ۲۴۵-۲۴۰).

فخر رازی پس از رد نظریات سه‌گانه وجوب، ندب و اباحه، به توقف پرداخته و می‌گوید: قال جماہیر الفقہاء والمعتزلہ: التأسی بہ واجب و معناه أنا اذا علمنا ان الرسول (ص) فعل فعلاً علی وجه الوجوب فقد تعبدنا أن نفعله علی وجه الوجوب، وإن علمنا أنه تنفل بہ کنا معتبدین بالتنفل وإن علمنا أنه فعله علی وجه الاباحه، کنار معتبدین باعتقاد إباحته لنا و جاز لنا أن نفعله. (*المحصل*)، ص ۲۴۷) جمهور فقها و معتزله بر آن هستند که پیروی از رسول (ص) واجب است. معنای این سخن این است که اگر دریافتیم رسول (ص) بر وجه وجوب، عملی را انجام داده ما هم باید تعبداً آن را در وجه وجوب انجام دهیم. اگر استحبایی بود، ما نیز. اگر دریافتیم که بر وجه اباحه بوده، باز ما باید تعبداً به مباح بودن آن باور داشته باشیم و مجاز هستیم آن را انجام دهیم.



تاریخ استناد به
سیره نبوی در قرن
اول در هاله‌ای از
ابهام قرار دارد. اما
می‌توان نمونه‌هایی
را در لابه‌لای زندگی
تابعین یافت. این
جست‌وجوها، علم
حدیث را شکل داد که
درباره کم و کیف آن
هم اختلاف است. اما
پیداست که به تدریج
شکل گرفته و نیرومند
شده است. به طوری
که ما در قرن دوم،
به عکس قرن اول،
انبوهی از احادیث
داریم. این انبوه، در
اوایل قرن سوم، به
هزاران یعنی چند ده
هزار و بیشتر تا میلیون
هم می‌رسد. این وقتی
است که علمای اهل
سنت مصمم شدند،
تصفیه کنند، از آنچه
نقل شده «صحیح» آن
را استخراج کنند.

فقه، یا طرح و شناخت موضوعات احکام و خود احکام و چگونگی استخراج احکام از منابع اصلی آن که قرآن و سنت - شامل قول و فعل و تقریر معصوم - کار بسیار دشواری است. این امر به خصوص در مواردی که مربوط به حقوق افراد است، یا پای مال و جان در میان است، اهمیت خاصی پیدا می‌کند. متأسفانه باید گفت در صد سال گذشته، در این باره با تساهلی غیر قابل گذشت برخورد شده است.

در کنار آنچه گذشت، اصطلاح «قضیه فی واقعه» یک مسأله مهم در اینجا بود و این اصطلاح برای رخدادهایی به کار می‌رفت که حکایت از عمل خاص معصوم داشت، اما به دلیل آنکه دقیقاً یک عمل یا واقعه بود، از نظر فقها، حاوی ویژگی عمومیت نبود. در *مسائل العزبه* محقق حلی، در بحث قرض و گرفتن ربح بر اساس آن، با ذکر روایتی از محمد بن اسحاق بن عمار که در جواز قرض ربحی آورده، محقق می‌گوید: و الثانی أنها قضیه فی واقعه مخصوصه فلا عموم لها. (*الرسائل التسع*، ص ۱۴۷، تحقیق رضا الاستادی، قم، مرعشی، ۱۴۱۳ق) ایضا در مورد دیگری با اشاره مورد خاصی که امام علی (ع) قضاوت کرده است جواب می‌دهد: «و هی قضیه فی واقعه» (همان، ص ۲۷۷) و شبیه به آن باز می‌نویسد: و فعل علی علیه السلام قضیه فی واقعه فلا یتعدی. (*شرائع الاسلام*، ج ۱، ص ۲۳۸، قم، ۱۴۰۹) علامه حلی نیز در تحریر پس از نقل قضاوتی از امام علی - علیه السلام - می‌نویسد: و هذه قضیه واقعه عرف - علیه السلام - الحکم فیها بذلك لخصوصیه لاتتعدی الی غیرها. (*تحریر الاحکام*، ج ۵، ص ۵۵۴، تحقیق البهادر، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۲) این قضیه‌ای است که در موردی معین اتفاق افتاده و حضرت حکم آن را به خاطر خصوصیتی که داشته دانسته، و بجز آن سرایت نمی‌کند.

به نظر می‌رسد این عبارت در مکتب فقهی حله باب شده و پس از آن در آثار ابن فهد، شهید اول، دوم و فقهای بعدی رواج یافته است. باید پرسید: دقیقاً مقصود از این تعبیر چیست؟ آیا به صرف اینکه حکم نقل شده در این روایات یا افعال مخالف حکم شایع در همان موضوع در کتب فقهی است، این تعبیر به کار می‌رود، یا آنکه معیار آن است که وقتی رفتار خاصی در شرایط خاصی صورت گرفت، عملاً از عمومیت ساقط شده و امکان استدلال به آن در اثبات یک حکم فقهی و حقوقی نیست. در توجیه این امر گفته می‌شود که بسا در اطراف آن رویداد نکته‌ای بوده که سبب علم امام به مسأله خاصی شده و حکمی ویژه آن صادر شده است. بنابراین امکان استدلال عمومی به آن در حد یک قانون وجود ندارد. در این قبیل موارد، و زمانی که موردی خاص، «قضیه فی واقعه» شد،

وی سپس به بحث در این باره می‌پردازد که از کجا باید بفهمیم که فعل رسول بر چه وجهی از وجوه و جوب، استحباب یا اباحه واقع شده است. در این باره راههایی وجود دارد، از جمله چهار راه برای شناخت وجه اباحه یاد کرده است. نخست آنکه رسول (ص) خود تصریح به اباحه آن فعل بکند و راه دیگر... چنانکه برای شناخت وجوب یا ندب نیز راههایی وجود دارد (*المحصل*، ص ۲۵۵). ادامه این بحث نشان می‌دهد که استفاده فقهی از سیره افعالی رسول الله (ص) تا چه اندازه قابل بحث بوده است.

در میان شیعیان نیز بحث اصولی از دلالت افعال الرسول (ص) مطرح بوده است. با این حال، و مع الاسف، از یک دوره زمانی به این طرف، این بحث از کتب اصولی کنار گذاشته شده است. علامه حلی در *مبایذ الوصول* در ذیل بحث از افعال پیامبر (ص) می‌نویسد: فی وجوب التأسی بالنبی - علیه السلام - و الحق ذلک خلافاً لقوم. لنا قوله تعالی ... فاتبعوه ... [۱۵۴/۶] و لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ [۲۱/۳۳] و قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [۳۲/۳] اذاً عرفت هذا، فمعنی التأسی به: أنه علیه السلام اذاً فعل فعلاً علی وجه الوجوب، یجب علینا أن نفعله علی وجه الوجوب، و ان تنفل به، کنا متعبدین بالتنفل، و ان فعله علی وجه الاباحه، کنا متعبدین باعتقاد إباحته، و جاز لنا فعله هذا. اذاً علم وجه الفعل. اما إذا لم یعلم، فقال ابن سربج: انه للوجوب فی حقنا، و قال الشافعی للندب، و قال مالک: للإباحه. و أكثر المعتزله علی الوقف. و هو الاقرب. لان عصمته تنفی القبح عنه، و الوجوب و الندب زائدان، فالمشترک هو الجواز. (*مبایذ الوصول الی علم الاصول*، تصحیح عبدالحسین محمد علی بقال، قم، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶۹) تأسی به پیامبر واجب است، برخلاف کسانی که آن را واجب نمی‌دانند... تأسی هم بدین معناست که اگر رسول (ص) صراحتاً عملی را بر وجه وجوب یا استحباب یا اباحه انجام داد ما هم به آن متعبد باشیم و بر همان وجه عمل کنیم. اما اگر وجه انجام آن را نمی‌دانیم، ابن سربج گفته، بر ما واجب است، شافعی گفته است مستحب است، مالک گفته: مباح است. بیشتر معتزله: توقف را قایل اند - یعنی جواز. این به حقیقت نزدیکتر است. زیرا عصمت رسول (ص) او را از انجام کار قبیح منع می‌کند. وجوب و ندب، نیاز به تصریح دارند، اما «جواز» امر مشترک است.

این توضیحات با این هدف نیست که بحث اصولی مربوط به دلالت افعال الرسول (ص) طرح و بررسی شود، بلکه با این هدف است که توجه داشته باشیم که ما نمی‌توانیم با یک مرور بر آنچه در منابع سیره آمده به استخراج احکام فقهی بپردازیم.

داریم، سخن گفته است. نیز اینکه فعل فردی و اجتماعی می‌تواند باشد.

فصل دوم درباره ماهیت افعال پیامبر که منشأ آن قرآنی است، یا اجتهادی یا تفویض و واگذاری یا عدم صدور هیچ‌گونه حکم. فصل سوم اینکه افعال رسول خدا^(ص) فی الجمله حجت شرعی است. در اینجا به نقد مخالفان این نظریه پرداخته که اساساً حجیتی برای افعال رسول^(ص) قابل نیستند.

در فصل چهارم، افعال صریحه آن حضرت را به ده بخش تقسیم کرده است: جبلی، عادی، دنیوی، ویژگی‌ها، معجزات، فعل بیانی، امتثالی، متعدی، منفعل در انتظار وحی، فعل مجرد. درباره هر یک از اینها به تفصیل بحث کرده است.

فعل مجرد که از نظریه بحث مهمی بوده، در فصل پنجم به طور مستقل درباره وی سخن گفته است.

در فصل ششم از احکام شرعی که امکان استفاده آنها از افعال وجود دارد سخن گفته است.

در فصل هفتم از نوع دلالت فعلی و طبیعت آن سخن گفته و اینکه دلالت آن تطابقی، التزامی یا تضمنی است.

در فصل هشتم درباره دلالت متعلقات فعل رسول^(ص) سخن گفته است، سبب فعل، فاعل، مفعول، زمان، چگونگی، مقارنات مادی، تعداد انجام فعل و اندازه آن.

در ادامه از اشکالاتی که درباره استدلال به افعال شده و نیز بحثی درباره نقل افعال الرسول^(ص) و چگونگی آن آورده است. در باب دوم افعال غیرصریحی مانند کتابت، اشاره، ترک، سکوت، تقریر، اقدام بر عمل مورد بحث قرار گرفته و برای هر کدام فصلی اختصاص داده شده است.

باب سوم، تعارض میان افعال نبویه مورد بررسی قرار گرفته و ضمن چهار فصل مباحث مطرح شده است. بدین ترتیب نشان داده است که استفاده از افعال رسول خدا^(ص) برای استنباط فقهی، تا چه اندازه دشوار و حیاتی است.

در این باره بیفزاییم که دوست ارجمند جناب آقای مهریزی در مقاله‌ای با عنوان «قلمرو حجیت حدیث از نگاه عالمان شیعه» که در مجله **علوم حدیث** چاپ شده و در سایت نورمگز هم آمده، آرای مختلفی را که درباره تقسیم افعال رسول^(ص) به آنچه قابل استخراج حکم فقهی ابدی از آن هست، با آنچه که مصلحتی و حکومتی یا شخصی یا موردی است، از دید بزرگانی از قدما و معاصران آورده‌اند. از جمله از امام خمینی نقل شده است که نوشته‌اند: پیامبر^(ص) در میان امت منصب‌های متعددی داشت. منصب تبلیغ احکام الهی، منصب ریاست و رهبری جامعه و منصب قضاوت... تمام آنچه در روایات از پیامبر^(ص) و حضرت امیر^(ع) با لفظ «قضی» و «حکم» و «امر» و



باید به اصول شرعی رجوع کرد، اصولی که به لحاظ شرعی در عمومیت و اطلاق آنها تردیدی وجود ندارد و اساس آنها ثابت شده است.

آنچه وضعیت «قضیه فی واقعه» را پیچیده‌تر می‌کند در رفتارهایی است که اساساً موضوع خاص و معین احکام شرعی که قرآن و حدیث به صورت صریح به آنها پرداخته‌اند نیست. به عبارت دیگر در اینجا باید میان دو نوع فعل تفاوت قایل شد. نخست افعالی مانند وضو و نماز و روزه و اجزای آنهاست که وقتی فعل خاصی از رسول خدا^(ص) مشاهده می‌شود، راحت‌تر می‌توان اظهار کرد که قضیه فی واقعه نیست. اما قسم دیگر از افعال، رفتارهای اجتماعی و سیاسی و حتی قضایی است که اولاً بستگی و پیوند خاصی با شرایط و اوضاع جاری دارد، ثانیاً مصلحت در آنها نقش مهمی دارد، ثالثاً همیشه پشت‌صحنه‌هایی دارد که ممکن است تأثیر مهمی در بروز نوع رفتار حضرت داشته باشد. بنابراین استنباط حکم صریح از آن مشکل خواهد بود.

در این اواخر، محمد سلیمان الاشقر در یک اثر دو جلدی با عنوان افعال الرسول^(ص) با اشاره به مباحث اصولی مفصلی که برای تدوین قواعد استنباط از «اقوال» تهیه شده از حجم اندک مباحث اصولی درباره «افعال» گلایه کرده و آن را فقیر دانسته است. (*افعال الرسول*، محمد سلیمان الاشقر، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۸-۱۰) سپس فهرستی از مباحثی که خودش در این کتاب به آنها پرداخته آورده است.

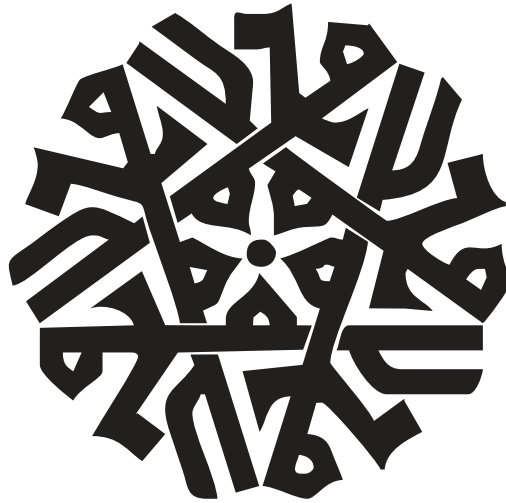
باب اول درباره افعال صریحه رسول است که در ده فصل به آن پرداخته شده است:

فصل اول درباره ماهیت فعل و اینکه فعل صریح و غیرصریح

در اینجا باید میان دو نوع فعل تفاوت قایل شد. نخست افعالی مانند وضو و نماز و روزه و اجزای آنهاست که وقتی فعل خاصی از رسول خدا^(ص) مشاهده می‌شود، راحت‌تر می‌توان اظهار کرد که قضیه فی واقعه نیست. اما قسم دیگر از افعال، رفتارهای اجتماعی و سیاسی و حتی قضایی است که اولاً بستگی و پیوند خاصی با شرایط و اوضاع جاری دارد، ثانیاً مصلحت در آنها نقش مهمی دارد، ثالثاً همیشه پشت‌صحنه‌هایی دارد که ممکن است تأثیر مهمی در بروز نوع رفتار حضرت داشته باشد. بنابراین استنباط حکم صریح از آن مشکل خواهد بود.



موضوع بحث ما این است که در جریان شکل‌گیری «فقه سیاسی اسلامی» در طول تاریخ، چه بهره‌ای از «سیره نبوی» برده شده است؟ اساس این بحث در این است که استفاده از حدیث در فقه اصل بوده، و سیره در مرتبه دوم قرار داشته است. با این حال، همواره از اخبار سیره نبوی در اثبات برخی از احکام سیاسی به خصوص باب جهاد استفاده می‌شده است.



قلم نمی‌شناسند، بر این گمان هستند که هر کسی که در این روزگار نظر در بسیاری از این اعمال (اعمال سیاسی و کارگزاری) کند، مبتدع است نه متبع (سنت نبوی) و دنبال روش پستی رفته است و عامل در «عمالة سنیه» نیست. بنابراین از خداوند خواستم تا به من توفیق دهد تا از آنچه در باب «تک العمالات» یعنی کارگزاری‌ها به من رسیده، در کتابی گردآوری کنم... پس این کتاب را نوشتم و نام آن را *الدلالات السمیة علی ما کان فی عهد رسول الله (ص) من الحرف و الصنائع و الاعمال الشرعیة* گذاشتم. وی سپس می‌افزاید: در این کتاب درباره هر عملی که رسول (ص) کسی از صحابه را به آن کار گماشته سخن گفتم تا «لیعلم ذلک من یلیها الان» تا وضعیت امروز هم روشن شود (*تخریج الدلالات السمیة*، ص ۲۱۲۲). دقیقاً نمی‌دانیم چه کسانی چنین باوری داشته‌اند و مقصودشان از این امر چه بوده است. این بحث در اندلس مطرح شده و او و پدر و جدش در قرن هشتم در خدمت سلاطین بوده‌اند. سال درگذشت وی ذی‌قعدة ۷۸۹ بوده است. هرچه هست، ورود در حکومت و گرفتن مسؤولیت به عنوان «بدعت» مطرح شده بوده و او کوشش کرده است با استناد به اخباری که بعد کارگزاری را در حکومت نبوی تشکیل می‌دهد، شبهه بدعت را دفع کند. وی این کتاب را در سال ۷۸۶ به ابوفارس موسی بن المتوکل علی‌الله مرینی تقدیم کرده است. به نظر می‌رسد این کتاب یک اثر منحصر به فرد است و با این نگاه، آن هم در دنیای قدیم، مصحح کتاب درباره آن، در مقدمه نوشته است:

چنانکه در مقدمه این اثر آمده، خزاعی کتاب را درده جزء منظم کرده است. هشت جزء در «عمالات» یعنی کارگزاری‌ها،

مانند اینها وجود داشته باشد، تبیین حکم شرعی نیست، مگر به‌گونه‌ای مجازی، همان‌طور که گاهی فرمانی حکومتی با کلمه قال ذکر شده و از قرینه‌ها باید فهمیده شود (*تهایة الاصول*: ص ۹۷). در این باره بیش از همه شهید اول در *القواعد و الفوائد* (ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۴) توضیح داده‌اند.

استفاده از سیره نبوی در فقه سیاسی تا قرن هشتم

در کتابهای *احکام السلاطین* و مشابه آن که فراوان هم بودند، از اخبار سیره نبوی استفاده می‌شد. این کتابها، مثل سایر آثار فقهی چنین نبود که استوار و مجتهدانه نوشته شود، بلکه عموماً و به دلیل ماهیت اجتماعی و سیاسی و مصلحتی بودن آنها، قدری عمومی‌تر نوشته می‌شد. بحث جهاد یکی از شایع‌ترین مباحثی بود که براساس سیره نبوی نوشته می‌شد. درباره خلافت هم، به احادیثی که اغلب جعلی بود و مربوط به فضایل خلفا و حتی ترتیب زمانی آنها می‌شد، استناد می‌کردند. بحثهایی هم درباره اطاعت از حاکم و مانند اینها داشتند. همان‌طور که گذشت، عمده آنها، در باب جهاد بود که سرمنشأ آن هم مسأله فتوحات در قرن اول و دوم بود. به هر حال، سیره نبوی در این دوره، به صورت کلی، در شکل دهی به مسائل سیاسی نقش داشت و مانند دیگر ابواب فقه از آنها استفاده می‌شد. اما این به معنای آن نبود که تغییری رخ نمی‌دهد، زیرا همان‌طور که اشاره شد، ماهیت سیاست، تغییر بود و لذا به راحتی فتاوی مختلف در کتابهای *احکام السلاطین* وجود داشت.

در قرن هشتم یک تحول عجیبی رخ داد و آن این بود که روش خاصی از سیره تدوین شد که دسته‌بندی آن را برای استفاده در فقه سیاسی بیشتر می‌کرد. این دسته‌بندی که در کتابی با نام *الدلالات السمیة* آغاز شد، اخبار سیره به خصوص آنچه را مربوط به رسول (ص) بود، چنان مدون کرد که جنبه استفاده از آن در فقه سیاسی را تسهیل می‌کرد. این روش در امتاع الاسماع مقربزی هم که از همین دوره است استفاده شد. اینکه چرا علی بن محمد خزاعی نویسنده *الدلالات* دست به این کار زده، نکته قابل توجهی است که خودش در مقدمه به آن توجه داده است. وی ابتدا حدیثی از حضرت رسول (ص) نقل کرده با این مضمون: قال رسول الله صلی الله علیه و آله [و سلم مما خرجه مسلم (۲: ۸۵) رحمة الله تعالی: من أطاعنی فقد أطاع الله، و من عصانی فقد عصی الله، و من أطاع أمیری فقد أطاعنی، و من عصی أمیری فقد عصانی].

سپس می‌گوید: من فراوان دیدم کسانی را که در دانش، قدم استواری برداشته‌اند و از ابزار آموختن علم جز مدام و



از قرن سوم به بعد،
راه فقه یعنی استناد
به احادیث نبوی، از
راه سیره جدا شد،
هرچند جسته گریخته
کسانی از آن استفاده
می کردند. یک دلیل
این جدایی، شکل گیری
مذاهب بود که اول
تعدد داشت، اما
به تدریج، در چهار
مذهب خلاصه شد.
بنابراین در مسائل
قدیمی، کمتر اجتهاد
می شد و این خود
نیاز به سیره نبوی را
به عنوان منبع فقهی از
بین می برد.

قرار داده و به همین ترتیب خزاعی، بازگشت به اصل را مبنا قرار داده است. به نظر می رسد که خزاعی، به تطور و تحول باور ندارد، اما در واقع چنین نیست. در واقع، همین ایمان و باور ضمنی او به تطور است که سبب شده است تا در صدر اسلام در جست و جوی حقایقی در ابتدای شکل گیری اسلام باشد. اساس باور او این است که ریشه هر نوع نظامی در اقوال و افعال رسول یافت می شود. برای مثال وی دنبال این است که در لشکر زمان پیامبر (ص) جناح چپ و راست و قلب و ساق و پیشقراول بوده است. برای وی مهم آن است که این را در کتب سیر و احادیث پیدا کند، این هدف اصلی اوست، اما اینکه این وضعیت در گذر تاریخ چه تحولاتی داشته، و اینکه این تغییرات، چنان است که اگر رسول می دید، تأیید می کرد یا نه، مورد توجه او نیست. یا مثلاً اینکه فلان زن، زمان عمر، مشرف بر امور بازار شد، یعنی کار محتسب را انجام می داد، اما از این بحث نمی کند که زن تا چه اندازه شرعاً می تواند مسؤولیت داشته باشد.

این کتاب، در دوران جدید و به خصوص در دوره ای که شبهاتی درباره خلافت اسلامی پدید آمد و در نهایت هم منجر به انحلال خلافت شد، مورد توجه قرار گرفت. نخستین نفر رفاعه الطهطاوی بود که درباره نظام الدوله بحث می کرد و سپس عبدالحی کنانی آن را اساس مبنای کتابی قرار دارد که به نام *التراتب الاداریه او نظام الحکم النبوی* نام گرفت. وی اجزائی بر آن افزود، و تلاش کرد تا موادی را در هر بخش و باب به کتاب بیفزاید (تخریج، ص ۱۲۰۱).

ادامه دارد...

یک جزء در «حرف و صناعات» و جزء اخیر که خاتمه کتاب است. این اجزاء در ۱۷۸ باب تنظیم شده و اطلاعات متناسب با موضوعات تقسیم و گاه به مناسبت، تکرار هم شده است. مؤلف در بخش دیوان نظامی، اطلاعات تفصیلی داده و جزء پنجم کتاب را که درباره «العمالات الجهادیه» یکی از بزرگترین اجزاء این کتاب است که شامل ۴۵ باب است. این باب، به علاوه، دو باب «العمالات الأحکامیه و العمالات الجبائیه» که اجزاء چهارم و ششم هستند، در صدد تبیین «ترکیب الدوله فی عهد الرسول» و خلفاست. به نظر وی، بخش «الحرف و الصناعات» که مربوط به مشاغل در عهد رسول است، گرچه به اصل تألیف کتاب در پاسخگویی به کسانی که کارگزاری دولت را قبول کرده اند، اهل بدعت اند، ربطی ندارد، اما فضای زمان آن حضرت را روشن می کند (تخریج: ص ۱۱).

مصحح در مقدمه می گوید: این اثر، حلقه ای از سلسله حلقاتی است که دیگر کتابهای معاصر این نویسنده به آن پرداخته اند، مانند *مقدمه ابن خلدون*، *رسائل لسان الدین ابن الخطیب* در سیاست، کتاب *الشهب اللامعه* از ابن رضوان، و *واسطه السلوک* از ابی حمّو. تمامی این آثار میراث ممتاز مغربی را در سایه نور تاریخ و در جهت نظیرسازی و تطبیق گری فکر سیاسی اصیل نشان می دهد. بروز این آثار در این دوره، نشان از نوعی تحول فکری خاص دارد، به طوری که ابن خلدون، از مفهوم «تطور» درباره مفهوم دولت و سیاست استفاده می کند. ابن رضوان، نوعی اخلاق تطبیقی را در سیاست دول مطرح کرده و ابوحمّو، تجربه ای واقعی و اصولی را مبنای طرح خود